

Description and analysis of the syntactic rule of connecting and disconnecting in the Al- Kitāb of Siboyeh and the commentary of Fakhr al-Din Razi's Mufatih al-Ghaib

Article Type: Research

Zahra ahmadloo¹, Abolfazl Rezaei^{2*1}, Mohammad Ibrahim Khalifa
Shushtri³

¹PhD Candidete in Arabic language and literature, Shahid Beheshti University,
Faculty of Literature and Humanities, Iran, Tehran

²Associate Professor in Arabic Language and Literature, Shahid Beheshti
University, Faculty of Literature and Humanities, Iran, Tehran

³Professor in Arabic Language and Literature, Shahid Beheshti University,
Faculty of Literature and Humanities, Iran, Tehran

Abstract

The style of connecting and disconnecting syntax talks about the compliance or non-compliance of the follower in terms of Arabic rules. "Siboye" has addressed this issue in her book citing Quranic proofs. This research has been done with the aim of investigating the effectiveness of "Fakhreddin Razi" from the syntactic analysis of Siboye, in relation to this topic. This research, first of all, by descriptive-analytical method, examines the syntactic views of "Siboye" based on Qur'anic evidence. Then, in a comparative way, it refers to the influence of Siboyeh's analysis on the syntactic analysis of "Fakhr Razi". One of the findings of this research is that "Razi" was inspired by the syntactic views of "Siboye" in most cases indirectly and without citing him. And in some of her studies, she has a point of view that is contrary to this syntactic scientist. Examining the analyzes of "Siboye" shows that the context or textual relationships had an impact on his analysis. Also, in some of Razi's syntactic views, the influence of his verbal beliefs can be seen.

Keywords: Siboyeh, Fahr al-Din al-Razi, Tafsir Mafatih al-Ghayb, Quranic evidence, the syntactic rule of connecting and disconnecting

تشریح و تحلیل قاعده نحوی قطع و وصل در الکتاب سیبویه و تفسیر

مفاتیح الغیب فخر الدین رازی

نوع مقاله: پژوهشی

زهرا احمدلو^۱، ابوالفضل رضایی^{۲*}، محمد ابراهیم خلیفه شوشتری^۳

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده علوم انسانی، ایران، تهران.

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده علوم انسانی، ایران، تهران.

۳. استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده علوم انسانی، ایران، تهران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۷ تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۰

چکیده

باب قطع و وصل که در ارتباط با تبعیت یا عدم تبعیت تابع از متبوع از نظر اعراب صحبت می‌کند، از جمله مقوله‌هایی است که "سیبویه" در کتابش با استشهاد به شواهد قرآنی به آن پرداخته است. این تحقیق با هدف بررسی میزان تأثیرپذیری "فخرالدین رازی" از تعلیل‌های این دانشمند بزرگ نحوی، در ارتباط با این مبحث انجام شده است. این پژوهش، ابتدا به روش توصیفی _ تحلیلی، به بررسی آراهای نحوی "سیبویه" بر روی شواهد قرآنی می‌پردازد، سپس به صورت تطبیقی اشاره به میزان تأثیرگذاری تحلیل‌های او بر روی دلایل نحوی "فخر رازی" دارد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد "رازی" از دیدگاه‌های نحوی "سیبویه" در اکثر موارد به صورت غیر مستقیم و بدون استناد به او الهام گرفته است و در برخی از بررسی‌های خود، دیدگاهی مخالف با این عالم نحوی دارد. بررسی تحلیل‌های "سیبویه" نشان می‌دهد که بافت یا روابط متنی در تحلیل او تأثیر داشته است و هم چنین در برخی از دیدگاه‌های نحوی "رازی" تأثیر باورهای کلامی او دیده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: سیبویه، فخررازی، تفسیر مفاتیح الغیب، شواهد قرآنی، قطع و وصل

۱- بیان مساله

از نشانه‌های ارتباط علم نحو با تفسیر، تسلط نحوی افرادی است که قصد ورود به علم تفسیر را دارند؛ زیرا این علم، مفسر را به شناخت درست احکام قرآنی می‌رساند. از جمله منابع قدیمی در زمینه علم نحو که می‌توان آن را گامی در راه خدمت به قرآن به حساب آورد، الکتاب "سیبویه" (ت: ۱۸۰هـ) است. "الکتاب" جایگاه قابل توجهی در نزد اساتید نحو و تفسیر دارد به گونه‌ای که برخی از بزرگان نحو معتقدند که کتاب‌های دیگری که در زمینه نحو نگاشته شده است، در برابر کتاب او ارزش چندانی ندارند؛ به همین دلیل کتاب "سیبویه" منبع استشهاد برای بسیاری از بزرگان نحو در تثبیت قواعد و بیان دیدگاه‌های نحوی آنها به حساب می‌آید. به سبب اهمیت شأن این کتاب، بسیاری از بزرگان نحوی بعد از "سیبویه" و بسیاری از مفسران در تفسیرهایشان متأثر از آرای او بوده‌اند. از جمله مفسرانی که می‌توان یاد کرد، "فخرالدین رازی" (ت: ۶۰۶هـ) است. با این‌که او در تحلیل‌هایش کمتر از "سیبویه" یاد می‌کند و نسبت به او انتقادهای تندی دارد و گفته شده است، او از جمله افرادی است که به درستی دیدگاه‌های نحوی این دانشمند بزرگ را درک نکرده است، همان‌طور که "ابو حیان اندلسی" (ت: ۷۴۵) در کتابش (بحرالمحیط) در جلد ۳ به این مساله اشاره دارد و بیان می‌کند که "فخر رازی" دچار سوء فهم نسبت به کتاب "سیبویه" شده است؛ دلیل سخن او این است که "رازی" در جلد ۳ کتابش (مفاتیح الغیب) مطرح می‌کند: "سیبویه" به برخی از قاریان طعنه زده و توهین نموده است (الرازی، ۱۹۸۱م، ج ۳: ۵۹۰)؛ اما با این حال می‌توان در برخی از تحلیل‌های این مفسر قرآنی، توجهش را به دریافت‌های نحوی "سیبویه" دید. در این پژوهش تلاش شده است با آوردن شواهد قرآنی در ارتباط با یکی از مباحث نحوی؛ یعنی مبحث (قطع و وصل)، به تاثیر پذیری یا عدم تاثیر پذیری "رازی" از دیدگاه‌های این دانشمند بزرگ نحوی اشاره شود تا این پژوهش پاسخی بر این پرسش باشد: بافت و روابط متنی چه جایگاهی در تحلیل‌های نحوی "سیبویه" دارد؟ تحلیل‌های "سیبویه" در مبحث قطع و وصل چه بازتابی بر روی دیدگاه نحوی "فخر الدین رازی" داشته است؟

۱-۱- پیشینه بحث

به جهت اهمیت کتاب "سیبویه" به خصوص در زمینه شواهد قرآنی، پژوهش‌هایی در این زمینه صورت گرفته است. از آن جمله:

— کتاب رجاء عجیل الحسناوی" با عنوان "الحِجَاج والاحتِجَاجُ بِأَقْوَالِ سِيبَوِيهِ فِي كُتُبِ عُلُومِ الْقُرْآنِ (کتاب البرهان للزركشي أُمُوذَجاً)" پژوهشی است که اساس کار علمی این کتاب بیان میزان بهره بردن "زركشي" در تحلیل‌های نحوی و صرفی خود از تحلیل‌های "سیبویه" است. در این کتاب نویسنده اشاره دارد که زركشي "درباره‌ی هریک از بحث‌های صرفی یا نحوی که صحبت می‌کند، استناد به کلام "سیبویه" می‌کند.

— مقاله "رحیم کریم علی الشریفی" و "ماهر حضیر هاشم"، تحت عنوان "اثر سيبويه في تفسير مفاتيح الغيب لـ [فخرالدین الرازی (ت ٦٠٦هـ)]"، با مطرح کردن برخی شواهد قرآنی مشترک بین هردو، تحلیل‌های آنها را مورد ارزیابی قرار داده و بیان می‌دارد: برخی آراهای "فخرالدین رازی" برگرفته شده از "خلیل بن احمد" و "سیبویه" است ولی او نامی از آنها در تحلیل خود به میان نیاورده است.

— مقاله "تھانی بنت محمد سلیم الصفدی" با عنوان "الفعل المضارع في شواهد سيبويه القرآنية بين النحاة و القراء" به بررسی زمینه‌های نصب و جزم فعل مضارع در شواهد قرآنی کتاب "سیبویه" پرداخته است. همچنین مقاله "ضیاء فاخر جبر" و "نزار بنیان شمکلی"، با عنوان "توجيه الأحكام النحوية في شواهد القرآن الكريم بين سيبويه (ت ١٨٠ هـ) و القراء (ت ٢٠٧ هـ)"، اشاره‌ای به تحلیل‌های نحوی و نگرش این دو عالم نحوی در تعدادی از شواهد قرآنی دارد. در این دو مقاله می‌بینیم که نویسندگان به مواردی از نمونه‌های قرآنی اشاره می‌کنند که در ارتباط با مبحث قطع و وصل نحوی است

این پژوهش با بررسی قاعده نحوی قطع و وصل در تحلیل‌های "سیبویه" و "فخر رازی"، تلاش دارد تا اشاره‌ای به بازتاب تحلیل‌های این عالم نحوی بر تفسیر مفاتيح الغیب داشته باشد.

۲- قاعده نحوی قطع و وصل

بزرگان نحو در تفسیر ترکیبی که از نظر معنا مخالف با اعراب ما قبلش است، اصطلاح قطع را به کار برده‌اند که از نظر لغوی به معنای «مشخص کردن اجزاء اضافه یک جسم است و (قطع الشيء) به معنای متمایز و جدا کردن بعضی از عناصر نسبت به بعضی از عناصر دیگر است» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۸: ۳۲۹) اما وصل از نظر لغوی گفته می‌شود: «اتَّصَلَ الشيء بالشيء» که به معنای (لم ينقطع)، تعریف شده است» (همان، ج ۱۱: ۷۲۶) و از نظر اصطلاح، طبق نظر سکاکي، وصل، عطف جمله‌ای بر جمله دیگر است (السکاکي، ۱۹۳۷م: ۱۲۰).

قطع از نظر علمای نحو، پدیده‌ای است که معنای مغایرت را در بر دارد و بیشتر اوقات در صفت و عطف با حرف (واو) اتفاق می‌افتد و در تعریف آن گفته شده است: «اسلوب قطع، تغییر حرکت برای تابع ایجاد می‌کند؛ زیرا اصل در صفت این است که با موصوف از نظر اعراب تبعیت نماید و اصل در عطف با (واو) این است که معطوف با معطوف علیه در حرکت اعرابی هماهنگ باشد. اگر تابع، اعرابش بر اساس این قاعده باشد، اسلوب وصل در جمله ایجاد می‌شود ولی اگر مخالف با قاعده باشد، اسلوب قطع در جمله جاری می‌شود. اسلوب قطع بر اساس اعتقاد "سامرائی" از اسلوب‌های نا شناخته در زبان عربی به حساب می‌آید» (سامرائی، ۱۴۲۸ق: ۳۵). حرف عطف، اگر ما بعدش را با ما قبلش در معنا شریک سازد، در اعراب با آن هماهنگ است. اما اگر جمله دوم از نظر معنا تابع جمله اول نباشد، در اعراب نیز با آن مشارکت نمی‌کند. بنابراین عبارت دوم که مخالف با عبارت اول است، قطع یا استثناف نامیده می‌شود» (الخطیب، ۲۰۰۶م: ۱۳۴).

در تعریف استثناف گفته شده است: «عدم تعلق جمله نحوی به ما قبلش است. این عدم تعلق موجب انفصال اعراب جمله مستانفه از جمله قبل می‌گردد» (النحاس، لاتا: ۱۱۴). مفهوم استثناف در کتاب‌های نحوی با الفاظ مختلفی آمده است؛ مثلاً در الکتاب اصطلاح (القطع) و (الإبتداء) و (الاستثناف) بسیار آمده است. هرچند "ابن هشام" بین جمله ابتدائی و استثنافیه تفاوتی قائل نیست (ابن هشام، لاتا، ص ۳۸۲). در شرح کافیّه آمده است: «گاهی اصطلاح (قطع و استثناف) به معنای (ابتدا)، آورده می‌شود» (الأسترآبادی، لاتا، ج ۲: ۲۵۴).

"سیبویه" در برخی از مباحث "الکتاب"، اصطلاح «الابتداء و القطع» را به کار برده و در این زمینه مثال «(ما عبدُ اللهَ خارجاً ولا معنٌ ذاهبٌ)» را آورده است (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۱: ۶۰) و در شرح این عبارت، اصطلاح (الابتداء) را به کار برده است و یا این که "کسائی" این اصطلاح را با نام های (القطع و المخالفة) در کتابش مطرح می کند (ابن السراج، ۱۹۷۳م، ج ۱: ۲۶۱).

برای جاری شدن اسلوب قطع و عدم تابعیت در جمله، مستلزم دلیل و وجود فایده است. شاید غرض متکلم از به کار بردن این اسلوب در جمله، در جهت جلب توجه مخاطب و هم چنین در جهت بارزتر شدن معنا باشد. همان طور که قطع صفت از موصوف در جهت معنای مدح، ذم یا ترحم است.

"سیبویه" در تحلیل اسلوب قطع و وصل اشاره به تعدادی از شواهد قرآنی دارد که بر اساس بررسی های او، این اسلوب در برخی موارد می تواند بر اساس اسلوب دلالتی کلام شکل گیرد. با توجه به تحلیل های این عالم نحوی می توان برای این اسلوب در کلام دلایلی را مطرح کرد که این دلایل می تواند بر اساس دلالت های معنایی یا لفظی کلام باشد. دلالت های معنایی به مانند: نبودن رابطه علت و معلولی، رفع تردید، نبودن جامعیت بین عامل و معطوف علیه، و یا ابلاغ بهتر معنای مد نظر و دلالت های لفظی به مانند: استثناء به واسطه حرف (فاء) جواب شرط و یا به واسطه ضمیر فصل....

در این پژوهش به چند مورد از این دلالت ها به صورت موردی اشاره می شود.

۳- دلالت های معنایی

۳-۱- استثناء به سبب عدم رابطه علت و معلولی

"سیبویه" در شاهد قرآنی «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً» (الحج: ۶۳)، اشاره به عدم تبعیت فعل (تصبح) از فعل (أَلَمْ تَرَ) در این آیه دارد. طبق قاعده نحوی، در صورتی حرف (فاء) سببیه بر روی فعل مضارع می آید و آن را منصوب می کند که قبل از فعل مضارع، نفی مطلق وجود داشته باشد و جمله اول دلیلی بر عدم وقوع جمله دوم باشد. ولی در صورتی که رابطه

علت و معلولی وجود نداشته باشد، فعل دوم مستقل فرض می‌شود. "سیبویه" در شرح این شاهد قرآنی می‌گوید: «از "خلیل" در رابطه با آیه ۶۳ سوره حج سوال کردم، او گفت: «عدم تبعیت واجب است؛ زیرا بیانگر ملاحظه‌ای است؛ مثل این است که بگویی: آیا می‌شنوی که خداوند از آسمان آبی را فرستاد که چنین و چنان شد. با مرفوع شدن فعل، حرف نفی نادیده گرفته می‌شود؛ مثل این است که بگوییم: «مَا أُتِيْنِي قَطُّ فَتَحَلَّيْنِي إِلَّا بِالْبَشْرِ» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۳: ۴۰). در این مثالی که "خلیل" مطرح می‌کند، جمله به سبب آمدن حرف (الّا)، از نفی به جمله ایجابیه تبدیل شده است.

در آیات قبل از این شاهد قرآنی، صحبت از قدرت بی پایان خداوند و حقانیت او است؛ اما در این آیه صحبت از نشانه‌های گسترده قدرت الهی است؛ به همین دلیل در این نمونه صیغه غایب که در آیات قبل از این شاهد قرآنی بود، به صیغه مخاطب تبدیل شده و اسلوب التفات به کار برده می‌شود تا مخاطب تشویق بر اعتراف به دانش خود شود. استفهامی که در این شاهد قرآنی دیده می‌شود، استفهام حقیقی نیست بلکه مجازی و از نوع تقریری است که مخاطب را تشویق به اقرار به علمی که دارد، می‌کند. کلام در این نوع از استفهام از حالت نفی خارج می‌شود و به جمله ایجابیه تبدیل می‌شود. در این نمونه قرآنی دو جمله وجود دارد که جمله دوم عطف بر جمله اول که مثبت فرض می‌شود، شده است؛ زیرا استفهام تقریری به معنای جمله خبریه است و خبر هم نیاز به جواب ندارد؛ مثل این است که بگوییم: (لقد ضربتُ). همچنین در این شاهد قرآنی سرسبزی زمین نمی‌تواند به سبب فعل دیدن (الرؤية) باشد بلکه به سبب نزول باران است. از این رو فعل (تصبح) مرفوع می‌شود؛ به دلیل این که قبل از این فعل، نفی محض وجود ندارد بلکه جمله خبریه وجود دارد و این فعل عطف بر فعل (أُنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) شده و عطف بر نفی یا استفهام نشده است. بنابراین باید حرف (فا) را حرف تعقیب در نظر بگیریم.

نکته دیگری که در این شاهد قرآنی قابل توجه است، این است که فعل (تصبح) فعل مضارع است که عطف بر فعل ماضی (أُنْزِلَ) شده است. طبق قاعده نحوی این امر ممکن نیست مگر این که در بردارنده یک نکته بلاغی باشد. فعل مضارع (تصبح) دلالت بر تجدد و استمرار؛ یعنی دلالت بر

دوام اثر باران و لطف الهی برای مدت متمادی دارد، در حالی که با ماضی بودن این فعل، این معنا تداعی نمی‌شد؛ زیرا که فعل ماضی دلالت بر زمان محدودی دارد.

نکته دیگری که در این شاهد قرآنی قابل ذکر است، بودن کلمه (لطیف) است. مرفوع بودن فعل (تصبح) تناسب معنایی با این کلمه در این آیه برقرار می‌کند؛ زیرا لطیف به معنای «دوست داشتن بندگان، رساندن نفع به آنها و فراهم نمودن مقدمات رساندن خیر به بندگان است» (طریحی، ۱۳۶۲ش، ج ۴: ۲۰۹). از مظاهر لطف خداوند به بندگان، بارش باران برای زنده شدن زمین و رویاندن گیاهان و درختان و فایده رساندن به مخلوقات است. از این رو تحلیل به إعراب رفع در راستای مضمون لطیف قرار دارد. در حالی که إعراب به نصب، گویای نفی سرسبزی زمین است؛ زیرا در این حالت، فعل تابع فعل نفی آغاز کلام است. "سیبویه" با در نظر گرفتن روابط متنی یا روابط معنایی بین کلمات یا جملات این سوره، تحلیل به این نوع اعراب در این شاهد قرآنی نموده است. — "فخر رازی" بر اساس اسلوب محاوره و بر پایه پرسش و پاسخ، در جواب به سؤال فرضی - ای که از او درباره‌ی علت رفع این فعل در این آیه پرسیده شده است، تحلیلی به مانند "سیبویه" بدون اشاره به نام او بیان می‌کند و می‌گوید: «اگر فعل منصوب می‌شد، معنایی که منظور آیه بود؛ بیان نمی‌شد؛ زیرا هدف در این آیه اثبات خرمی و سرسبزی است در حالی که منصوب شدن این فعل در جهت نفی خرمی و سرسبزی معنا می‌دهد» (الرازی، ۱۹۸۱م، ج ۲۳: ۶۳). "رازی" برای توضیح این مطلب بیان می‌کند: «به مانند این است که به دوستت بگویی (أَمْ تَرَأَى أَنْعَمْتَ عَلَيْكَ فَتَشْكُرُ/ آیا تو متوجه لطف من به خودت نشدی و سپاسگزاری می‌کنی؟). ولی اگر فعل را منصوب کنیم، در این صورت بیانگر این نکته است که ما از کوتاهی و کم لطفی آنها نا راضی هستیم و شکر گزاری آنها را نفی می‌کنیم. ولی اگر مرفوع کنیم شکرگزاری آنها را تایید می‌کنیم» (همان، ص ۶۳). در این شاهد قرآنی متوجه می‌شویم "رازی"، به مانند "سیبویه" بر اساس دلالت معنایی، دیدگاه نحوی به مانند او بر این شاهد قرآنی دارد.

۳-۲- عدم جامعیت بین عامل و معطوف علیه

تسلط عامل بر روی معمول طبق قاعده نحوی در صورتی امکان پذیر است که هماهنگی با معنا باشد و در صورتی که هماهنگی با معنا نباشد، این تسلط طبق قاعده نحوی درست نیست و در این صورت، معمول بیگانه برای عامل به حساب می آید؛ زیرا جامعیت بین آنها نیست (الخطیب، ۲۰۰۶م، ج ۲: ۱۱۷). این قاعده نحوی در باب عطف نیز صدق می کند. در عطف باید بین چند معمول با یک عامل مناسبت و مشارکتی وجود داشته باشد و یا این که بین دو طرف عطف، جامعیت باشد (همان). اگر امکان تسلط عامل بر معطوف ها وجود داشته باشد، در این صورت معطوف و معطوف علیه در اعراب مشارکت دارند. ولی چنانچه مناسبت و جامعیت وجود نداشته باشد، مشارکت قطع و تسلط عامل بر معمول باطل می شود؛ زیرا در قانون عطف طبق گفته "سیبویه" باید «دو چیز شبیه همدیگر (شرعاً واحداً) باشند» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۲: ۵۱).

"سیبویه" در شاهد قرآنی ﴿يُعْشَى طَائِفَةٌ مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ﴾ (آل عمران: ۱۵۴) حرف (واو) قبل از (طائفة) را حرف عطف معرفی نمی کند بلکه عبارت دوم را جمله حالیه در نظر می گیرد. او در ارتباط با این شاهد قرآنی می گوید: «این آیه، دو گروه را معرفی می کند. گروهی را خواب فراگرفت و گروه دیگری که در فکر جان خود بودند. گویی که خداوند در این آیه فرموده اند: در هنگامی که گروهی در فکر جان خود بودند؛ یعنی این که در عبارت دوم، حرف (واو) اشاره به زمان دارد و به عنوان حرف عطف در نظر گرفته نمی شود بلکه حرف (واو) در این آیه قرآنی حرف ابتدا است» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۱: ۹۰). سخن "سیبویه" به معنای قطع تبعیت معطوف از معطوف علیه است و جمله بعد از حرف (واو) به معنای ﴿إِذْ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾ است (الرمانی، ۱۴۰۵ق: ۲۹۵).

— "رازی" طائفة دوم را گروه منافقینی معرفی می کند که نسبت به نبوت پیامبر شک کردند. بر اساس این تفسیر، "رازی" طائفة دوم را مرفوع و مبتدا تحلیل کرده که خبر آن فعل (يظنون) یا (أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ) است (رک: الرازی، ۱۹۸۱م، ج ۹: ۴۸ و ۴۵). از این رو این تحلیل به صورت غیر مستقیم موافق با تحلیل "سیبویه" است.

این شاهد قرآنی به مقایسه میزان ایمان به خداوند، بین مبارزان در جنگ احد اشاره دارد. اگر بر اساس تحلیل "سیبویه"، حرف (واو) را در عبارت دوم این شاهد قرآنی، حرف حالیه در نظر بگیریم، به صورت مستقیم اشاره به همزمانی این مقایسه بین مبارزان دارد که از یک شرایط یکسان برخوردار بوده‌اند. همچنین اگر ما عبارت دوم را به عنوان جمله حالیه در نظر بگیریم، معنای بلاغی مذمت را می‌رساند. ولی اگر ما (واو) را در عبارت دوم، حرف عطف در نظر بگیریم، تضاد و تناقضی بین امنیت و آسایشی که از جانب خداوند بر دل‌های مبارزان ایجاد شده است با شرایط روحی گروه دوم ایجاد می‌شود؛ زیرا که (أَمْنَةً وَ نُعَاساً) در این شاهد قرآنی به صورت نکره آمده است که این امر اشاره به فراگیری و شمول امنیت نازل شده از جانب خداوند بر همه مجاهدین دارد و از طرفی امنیت و آسایش الهی باعث زدودن غم و توکل بر او می‌شود در حالی که گروه دوم با وجود بارقه‌های آسایش الهی، گرفتار ترس و گمان ناحق به وعده الهی شدند. از این رو عامل در این کلام الهی؛ یعنی (أَنْزَلَ أَمْنَةً وَ نُعَاساً) نمی‌تواند تناسب و جامعیت با عبارت دوم داشته باشد؛ به همین سبب عبارت دوم قطع از عطف تحلیل می‌شود و حرف (واو) چون مقرون با جمله اسمیه است، به عنوان حرف ابتدا یا واو حالیه در نظر گرفته می‌شود که برای بیان حال منافقین آمده است.

۳-۳- استئناف به سبب ابلاغ بهتر معنای مد نظر

"سیبویه" در توضیح تبعیت یا عدم تبعیت تابع می‌گوید: «وقتی گفته می‌شود: (أَرِيدُ أَنْ تَأْتِيَنِي فَتَشْتِمَنِي)، منظور متکلم توهین نیست. ولی هنگامی که گفته می‌شود: (كُلَّمَا أَرْدْتُ إِتْيَانَكَ شَتَمْتَنِي)، می‌تواند منظور کلام گوینده توهین باشد. در عبارت اول فعل دوم از إعراب قعل اول تبعیت ننموده است» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۳: ۵۲). در مثال اول، چون جمله دوم مستقل از جمله اول فرض می‌شود، بنابراین جمله دوم از نظر معنا تابع جمله اول نیست؛ به همین دلیل گفته شده است، منظور متکلم در این عبارت توهین نیست. "سیبویه" بر ای توضیح بیشتر اشاره به شاهد قرآنی ﴿لَبِيبٌ لَكُمْ وَ يُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ﴾ (الحج: ۵) دارد. او بیان می‌کند: «منظور این شاهد قرآنی، (نَحْنُ نُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ) است؛ برای این که فعل (نُقَرُّ) برای توضیح و تأکید بیشتر آمده است نه برای اقرار به این که نطفه‌ها در رحم

ها منعقد می‌شوند» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۳: ۵۳). در پاورقی همین صفحه، "سیرافی" در شرح این آیه می‌گوید: «نصب فعل (نُقِرَ) و تصور این‌که به مانند فعل (نبین) است، اشتباه است؛ زیرا خداوند تعالی انسان را از خاک آفرید و از صورتی به صورتی دیگر منتقل نمود و باور این حقیقت، وسیله-ای برای اثبات روز قیامت است که کافران باور ندارند. خداوند تعالی در همین سوره می‌فرماید: اگر شما به روز قیامت شک دارید... نشانه‌هایی برای اثبات وجود دارد. سپس خداوند در همین آیه، نه برای بیان انعقاد نطفه در رحم، بلکه برای بیان قدرتش بر همه این دگرگونی‌ها که بشر به آنها اعتراف دارد، این فعل را ذکر می‌کند تا روز قیامت برای مردم اثبات شود» (همان). در این آیه طبق تحلیل "سیبویه" بیان منعقد شدن نطفه در رحم مد نظر نیست بلکه خداوند به وسیله تفاوت اعرابی، منظور دیگری را خواسته است در این آیه بیان کند. این فعل بعد از فعل (نبین)، تأکیدی دوباره، برای بیان قدرت خداوند است.

— "رازی" در تفسیرش با اشاره به قرائت رفع و نصب فعل (نُقِرَ) با نقل قول از "سیرافی" بر به این شاهد قرآنی دارد؛ اما مشخص نمی‌کند که کدام قرائت مورد تأیید او است. اما با توجه به تعبیری که او از معنای آیه بیان می‌کند، می‌توان دریافت که "رازی" قرائت به نصب را ترجیح می‌دهد. او در بیان معنی آیه استنباطی متفاوت از استنباط "سیبویه" دارد؛ زیرا او در تفسیر این آیه بیان می‌کند «نطفه‌ای را که خداوند در رحم می‌گذارد، دو حالت دارد یا این‌که مراتب تکاملش کامل می‌شود و تا مدت معینی در رحم نگه داشته می‌شود. یا این‌که به مرحله تکامل نمی‌رسد و سقط می‌شود» (الرازی، ۱۹۸۱م، ج ۲۳: ۸).

"رازی" فعل (نُقِرَ) را تأکید برای فعل (نبین) تحلیل نمی‌کند. بلکه جمله دوم از نظر او، حکم جمله (فائدة الخبر) را برای مخاطب دارد. در حالی که "سیبویه" با توجه به بافت کلام، فعل (نُقِرَ) را تأکیدی برای فعل (نبین) می‌داند، گویی که در این آیه گفته شده است: (نحن نُقِرُ...) که تأکیدی دوباره بر زنده شدن مخلوقات دارد از این رو فعل (نُقِرَ) از نظر بلاغی کمال اتصال را با فعل ما قبل دارد. همچنین اگر به بافت آیه سوره حج دقت کنیم، متوجه می‌شویم که شروع این آیه با ادوات تأکید است؛ مانند: حرف ندا، اِنَّ، تکرار حرف ثَمَّ و تکرار حرف تنوین و تشدید. شاید بتوانیم

بگوییم وقتی آیه با ادوات تاکید، سخن خود را مطرح می‌کند پس فعل (نقر) می‌تواند تاکید معنوی برای فعل ما قبل خود باشد.

۳-۴- استثناف به جهت رفع تردید

"سیبویه" در شاهد قرآنی «وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَهْكَ إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ» (الأنعام: ۱۰۹) حرف مشبّهة بالفعل (انّ) را در جایگاه قطع و استثناف تحلیل می‌کند و مفتوح بودن همزه این حرف را در این آیه، به حساب قرار گرفتن در جایگاه وصل نمی‌پسندد. او می‌گوید: «در مورد این نمونه قرآنی از "خلیل" سؤال کردم که چرا در این شاهد قرآنی همزه (انّ) نمی‌تواند مفتوح باشد؟ او گفت: در حقیقت خداوند تعالی فرموده‌اند: «وَمَا يُشْعِرُكُمْ»، کلام الهی در اینجا پایان می‌یابد سپس خداوند در ادامه کلام جدیدی را آغاز می‌کند، در نتیجه حرف مشبّهة بالفعل باید مکسور شود؛ به همین دلیل خداوند در ادامه می‌گوید: «إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ». اگر خداوند تعالی می‌فرمودند «وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَهْكَ إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ»، مفتوح بودن حرف مشبّهة بالفعل، عذر و بهانه‌ای را برای مشرکین باقی می‌گذاشت» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۳: ۱۲۳).

بر اساس این تعلیل اگر همزه (انّ) مفتوح باشد، معنای احتمال را می‌رساند و معنای حتمیت و قطعیت از کلام گرفته می‌شد. ولی اگر همزه (انّ) مکسور شود، در مضمون آیه قطعیت ایجاد می‌شود. در تفسیر این آیه گفته شده است: «سخن الهی (وَمَا يُشْعِرُكُمْ)، مشرکینی را مورد خطاب قرار داده است که سوگند یاد کردند که اگر برای آنها معجزه‌ای آورده شود، ایمان بیاورند و سخن با همین قسمت از آیه «وَمَا يُشْعِرُكُمْ»، پایان می‌یابد. سپس با بیان این که آنها با آوردن معجزه ایمان نمی‌آورند، کلام جدیدی شروع می‌شود. در این کلام جدید، خداوند تعالی به مؤمنین خبر می‌دهد که مشرکین ایمان نمی‌آورند؛ از این جهت مکسور بودن همزه (انّ) واجب است» (الطبری، ۲۰۰۰م، ج ۱۲: ۳۹-۴۰). "سیبویه" در ادامه می‌گوید: «مفتوح بودن همزه، بیانگر وصل و به معنای (لعل) است و بیانگر قطع و استثناف نیست. "خلیل" می‌گوید: مفتوح بودن همزه (انّ) به مانند این است که

فردی بگوید: (ائِثِ السَّوْقِ أَتُكْ تَشْتَرِي لَنَا شَيْئًا/ به بازار برو! شاید برای ما چیزی بخری). (أَنَّ) در این عبارت به معنای (لَعَلَّكَ) است. گویی که خداوند تعالی در این آیه با این فرض فرموده است (لَعَلَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ / شاید هم اگر معجزه آورده شود، ایمان نیاورند) «(سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۳: ۱۲۳).

اگر روند کلی آیه را بررسی کنیم، می‌بینیم، ابزارهای تاکید، یکی از شیوه‌های بیان در این آیه است. در ابتدای آیه خداوند بیان می‌کند، کافران سوگند می‌خورند که حتماً با آمدن معجزه ایمان می‌آورند. ابزارهای تاکید می‌کند که کافران در سخنان خود به کار برده‌اند، عبارتند از: فعل قسم (أَقْسَمُوا)، تاکید فعل قسم (جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ)، لام ابتدا و نون تاکید (لِيُؤْمِنُوا). خداوند نیز در جواب کافران به مانند خود آنها سخن می‌گوید و از ابزارهای تاکید در کلام استفاده می‌کند؛ به مانند (إِنَّمَا). بنابراین مکسور بودن همزه (اَنَّ) در این شاهد قرآنی با سبک بیان سخن کافران تناسب دارد.

نکته دیگر در ارتباط با این شاهد قرآنی، این است، اگر ما همزه (اَنَّ) را مفتوح در نظر بگیریم، عطف جمله انشائی غیر طلبی بر جمله انشائی صحیح است ولی اگر مکسور در نظر بگیریم، چون جمله دوم به جمله خبریه تبدیل می‌شود، لذا عطف جمله خبریه بر انشائی صحیح نیست و باید جمله دوم را به عنوان جمله مستقل در نظر بگیریم.

— "رازی" در ارتباط با این شاهد قرآنی می‌گوید: «قرائت این آیه همراه با مکسور بودن همزه (اَنَّ) قرائتی صحیح است؛ زیرا قرائت با کسره دلالت بر استثنا و آغاز کلام جدید دارد. کلام با سخن خداوند تعالی (وَمَا يُشْعِرُكُمْ)، کلامی کامل است و به این معنا اشاره دارد: شما مؤمنین چه می‌دانید که واقع مطلب چیست؟. بعد از این کلام، سخن جدیدی شروع می‌شود، (إِنَّمَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ)» (الرازی، ۱۹۸۱م، ج ۳: ۲۴). "رازی" دیدگاه خود را در ارتباط با قرائت این شاهد قرآنی به صورت مکسور بودن همزه (اَنَّ) مطرح می‌کند و این قرائت را با آوردن دلایلی تایید می‌کند. تحلیل او در ارتباط با این شاهد قرآنی، به شکل غیر مستقیم اشاره به دیدگاه "سیبویه" دارد. او در ادامه در تحلیل این آیه به شکل مستقیم به سخن "سیبویه" اشاره می‌کند، و می‌گوید: «"سیبویه"

می‌گوید: در ارتباط با قرائت مفتوح بودن همزه (انّ) از "خلیل" سؤال کردم و او در جواب گفت: این قرائت درست نیست؛ زیرا در این قرائت برای کفار عذر و دلیلی باقی می‌ماند. این سخن "خلیل" است» (همان). "رازی" برای توضیح بیشتر سخن "خلیل" می‌گوید: «هنگامی که مهمانی‌ای برپا می‌کنی و رئیس شهرداری را دعوت به مهمانی می‌کنی ولی او حضور پیدا نمی‌کند و به تو گفته می‌شود: ای کاش او را حضوری دعوت می‌کردی! تو در جواب آنها می‌گویی: (وما يشعركم أنّي لو ذهبْتُ إليه لحضر/ حضوری دعوت کردن من هم، برای شما نمی‌توانست اطمینان ایجاد کند که او حتماً به مهمانی می‌آمد). در اصل مقصود این کلام، این عبارت است (أني لو ذهبْتُ إليه بنفسي فإنَّه لا يحضر). بنابراین مقصود اصلی این آیه، باقی نگذاشتن عذر و بهانه برای کفار در درخواست معجزه است. در حالی که مفتوح بودن همزه، بهانه را برای کفار در درخواست معجزه باقی می‌گذاشت» (همان). "رازی" با توضیحی که در مورد کلام "خلیل" می‌دهد، نظر او را تایید می‌کند و به مانند او معتقد است، مفتوح بودن همزه (انّ) به معنای بهانه برای کافران در درخواست معجزه است.

"رازی" در این شاهد قرآنی همزه (انّ) را به صورت مستقیم به مانند "سیبویه" مکسور تحلیل می‌کند؛ زیرا این تحلیل مطابق با باور کلامی او است. او معتقد است: علم خداوند به تمامی کائنات از جمله افعال انسان تعلق گرفته است. در صورت تخلف، علم الهی جهل می‌شود. او می‌گوید: «اگر خداوند بداند که شخص کافر ایمان نخواهد آورد، ایمان آوردن او مستلزم علم خدا به جهل خواهد بود که بی شک این امر، امری محال است و از آنجا که امر مستلزم محال، خود محال است، صدور ایمان از شخص کافر در فرض بالا ممتنع خواهد بود» (همان، ج ١٤: ١٤٧). وقتی همزه (انّ) مکسور باشد، خداوند با علم یقین و بدون هیچ تردیدی می‌داند که آنها با آوردن معجزه هم ایمان نمی‌آورند.

۵- وصل

۵-۱- وصل به سبب رابطه سبب و مسبب

"سیبویه" در شاهد قرآنی ﴿وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ﴾ (البقرة: ۲۱۴)، به وصل فعل بعد از (حتی) به فعل ما قبل اعتقاد دارد. او در این تحلیل استناد به قرائت "نافع المدني" می‌کند و می‌گوید: «وقتی گفته می‌شود: (سُرْتُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ)؛ فعل بعد از حتی منصوب است؛ زیرا طلوع خورشید به سبب رفتن من نیست. ولی اگر گفته شود: (سُرْتُ حَتَّى يَدْخُلَهَا ثَقْلِي)، در این حالت فعل مضارع باید مرفوع شود؛ زیرا حرکت سبب تحقق داخل شدن، است» (سیبویه، ۱۹۸۸م، ج ۳: ۲۵). "سیبویه" در این مثال‌ها بیان می‌کند: در صورتی فعل واقع بعد از حتی منصوب می‌شود که (حتی) در معنا و عمل به مانند حرف جر (إلى) باشد، در این صورت فعل به سبب (ان) مقدره منصوب می‌شود، به این شرط که فعل بعد از (حتی) نسبت به زمان فعل قبل از حتی که مربوط به زمان تکلم متکلم است، در زمان مستقبل باشد و در صورتی فعل بعد از (حتی) مرفوع است که فعل ماقبل از (حتی) سبب وقوع فعل بعد از (حتی) باشد؛ زیرا از طریق رابطه سببیت، ارتباط معنوی بین دو فعلی که رابطه لفظی بین آنها نیست، برقرار می‌شود.

"سیبویه" در این شاهد قرآنی با استناد به قرائت "نافع المدني" استشهاد به مرفوع بودن فعل مضارع (يقول) بعد از حرف (حتی) می‌کند (ربک: همان). «در این آیه قرائت فعل بعد از (حتی) با اعراب نصب، معنای (إلى أن يقول الرسول/ تا این که رسول گفت) را می‌رساند. در حالی که قرائت این فعل با اعراب رفع معنای سبب را می‌رساند؛ یعنی این که (إِنَّ الزَّلْزَلَةَ سَبَبُ الْقَوْلِ/ اضطراب و ناراحت شدن سبب سخن گفتن رسول شد). می‌توان با مرفوع بودن فعل بعد از (حتی)، آیه را این گونه (وَزُلْزِلُوا فَقَالَ الرَّسُولُ) فرض کرد؛ یعنی سخن گفتن رسول به سبب مضطرب شدن آنها بود. بنابراین در این حالت اعرابی، هر دو فعل قبل و بعد (حتی) از نظر زمانی فعل ماضی هستند؛ زیرا (حتی) در فعل بعد از خود عمل نکرده است» (العکبری، ۱۹۹۸م: ۱۷۳) و همچنین فعل (يقول) در حالت مرفوعی منقطع از فعل قبل از خود نیست؛ زیرا به مانند فعل قبل از (حتی) معنای فعل ماضی یا حال را می‌دهد و همچنین فعل اول دلیلی بر وقوع فعل دوم است. در حالی که اگر فعل منصوب می‌شد، (حتی) به معنای نهایت بود و فعل دلالت بر زمان استقبال می‌کرد.

— "رازی" نیز به مانند "سیبویه" اشاره دارد که "نافع" این شاهد قرآنی را با إعراب رفع قرائت نموده است و بقیه با نصب قرائت نموده‌اند (ر. ک: الرازی، ۱۹۸۱ م، ج ۶: ۲۱).

"رازی" در ادامه می‌گوید: فعل بعد از (حتی) می‌تواند منصوب شود، در این صورت «(حتی) به معنای (إلی) است. بر اساس این فرض، این شاهد قرآنی به این معنا است که ناراحت شدن و سخن گفتن زمان انجامش صورت گرفت و تمام شد» (همان، ص ۲۲).

طبق این تحلیل، ما نمی‌توانیم فعل بعد از (حتی) را در زمان مستقبل حقیقی فرض کنیم «بلکه باید فعل (يقول) را مستقبل مجازی در نظر بگیریم؛ زیرا فعل (يقول) نسبت به زمان نزول آیه و گفتن قصه توسط وحی، گذشته است؛ این آیه بعد از آشفتگی مجاهدین و درخواست کمک آنان نازل شده است» (حسن، ۲۰۱۸ م: صص ۳۱۹-۳۲۰). بنابراین فعل (يقول) نسبت به فعل (زلزلوا) در زمان مستقبل ولی نسبت به زمان روایت قصه در زمان گذشته است.

"رازی" درباره علت رفع فعل (يقول) می‌گوید: «اگر فعل را مرفوع در نظر بگیریم باید در این صورت فعل به مانند (حال محکیه) باشد» (همان). یکی دیگر از شروط مرفوع شدن فعل مضارع بعد از حرف (حتی) این است که فعل مضارع بعد از این حرف، مؤول به زمان حال یا (حال محکیه) باشد. در حال محکیه فرض می‌کنیم، فعلی که در حقیقت در زمان گذشته انجام شده، در زمان حال تحقق یافته است؛ یعنی تحقق فعل، قبل از حتی بوده است به طوری که ما می‌توانیم فعل ماضی را به جای آن قرار دهیم و لیکن فعل به شکل مضارع بیان شده است؛ تا حکایت گذشته در زمان حال ترسیم شود. وی در پایان چنین می‌گوید: «اکثریت إعراب به نصب را برگزیده‌اند؛ زیرا قرائت به رفع، در صورتی صحیح است که ما کلام را به صورت حکایت فردی فرض کنیم که کلام، وقوع داستان را روایت می‌کند. در حالی که قرائت به نصب نیازی به این فرضیات ندارد. در نتیجه قرائت به نصب شایسته تر است» (همان).

همان‌طور که خود "رازی" می‌گوید قرائت به نصب در نظر او پسندیده تر است. او دیدگاه نحوی "سیبویه" را نمی‌پذیرد و اعراب به نصب را قبول دارد.

در نقد کلام "رازی" باید بگوییم: اگر (حتی) را در این شاهد قرآنی به معنای (إلی) در نظر بگیریم، در این صورت طبق قاعده نحوی، اسم مجرور به حرف (حتی)، داخل در حکم اسم ما قبل نمی‌شود؛ یعنی رسول و مؤمنان همراه با رسول، به مانند سایر مجاهدین مضطرب و نگران نشدند. همچنین اعراب به نصب مطابق با غرضی است که کلام به ما می‌دهد در حالی که اعراب به رفع مطابق با بافت کلام است. به این صورت که از بافت کلام، حکایت و روایت شدن، برداشت می‌شود. وقتی ما فعل مضارع را به عنوان روایت گذشته در نظر بگیریم، با این فرض در این شاهد قرآنی نوعی برجسته سازی ایجاد می‌شود. این برجسته سازی تصویر درخواست کمک از خداوند را در اذهان زنده می‌کند. گویی که شنونده سخن، آن تصویر را مشاهده می‌کند. همچنین مرفوع بودن فعل مضارع دلالت بر تجدد و استمرار درخواست کمک از ذات الهی را دارد. در حالی که در اعراب نصب چنین معنایی قابل برداشت نیست.

نکته دیگری که قابل ذکر است، این است که حرف (ال) در (رسول)، می‌تواند (ال) عهدیه باشد که اشاره به تمام پیامبران پیشین دارد یا این که به عنوان (ال) استغراق فرض شود. بر این اساس فعل (يقول) می‌تواند اشاره به همه پیامبران پیشین تا زمان حاضر داشته باشد و اعراب رفع کلام را در راستای این مضمون قرار می‌دهد و جمله را به حکایت حال گذشته تبدیل می‌کند در حالی که اگر فعل را منصوب کنیم، جمله نامبرده غایتی می‌شود که جمله (زلزلوا) را تعلیل می‌کند و آن طور که باید با سیاق کلام سازگار نیست؛ زیرا بافت کلام دلالت بر تکرار تاریخ دارد.

نتیجه‌گیری

با توجه به میزان اهمیت علم نحو به عنوان یکی از علوم لازم در تفسیر قرآن، مباحث‌های نحوی کتاب "سیبویه" مورد توجه بسیاری از معاصران او و نسل‌های بعد قرار گرفت. از جمله مقوله‌های مورد بحث در این کتاب، مبحث قطع و وصل است که تبعیت یا عدم تبعیت تابع از متبوع، تاثیر بسزایی بر روی معنای کلام دارد. از جمله مفسرانی که در تفسیر خود از یافته‌های نحوی "سیبویه"

الهام گرفته‌اند، "فخرالدین رازی" است. در تفسیر "رازی" در ارتباط با این مبحث نحوی، تحلیل "سیبویه" به صورت مستقیم یا غیر مستقیم دیده می‌شود. او در تعلیل‌های خود به ندرت از این دانشمند نحوی به صورت مستقیم نقل قول می‌کند و اکثر تحلیل‌های او به صورت غیر مستقیم، همان‌طور که در این پژوهش مشاهده کردیم، بر گرفته شده از دیدگاه‌های نحوی "سیبویه" است. همچنین برخی از تحلیل‌های این مفسر در راستای دیدگاه‌های نحوی "سیبویه" نیست بلکه در جهتی برخلاف دیدگاه او قرار دارد، همان‌طور که در این پژوهش در شاهد قرآنی سورة حج و بقره شاهد بودیم. نکته قابل ذکر در این پژوهش، اشاره به پرتوهای از بازتاب باورهای کلامی "رازی" در ارزیابی‌های نحوی او است. در نظریه‌های نحوی "سیبویه" نیز تاثیر روابط متنی یا معنایی احساس می‌شود هر چند که خود به این مساله اشاره ننموده است که نمونه بارز این امر را در شاهد قرآنی سورة حج آیه ٦٣ و بقره آیه ٢١٤ می‌بینیم.

منابع

قرآن

- ابن السراج، أبوبکر، (١٩٧٣م)، *الأصول في النحو*، تحقيق: عبد الحسين الفتلي، بيروت: مؤسسة الرسالة.
- ابن منظور، محمد بن مكرم بن علي، أبو الفضل، جمال الدين، (١٤١٤ق)، *لسان العرب*، بيروت: دار صادر.
- ابن هشام، جمال الدين يوسف، (لا تا)، *معاني الأعراب*، تحقيق: محمد محي الدين عبد الحميد، القاهرة: مطبعة المدني.
- الأستراآبادي، رضي الدين، (لا تا)، *الشرح على الكافية*، به كوشش: يوسف حسن عمر، طهران: مؤسسة الصادق.
- حسن، عباس، (٢٠١٨م)، *النحو الوافي*، ط 3، مصر، دار المعارف.
- الخطيب، محمد عبدالفتاح، (٢٠٠٦م)، *ضوابط الفكر النحوي*، القاهرة: دار البصائر.
- الرازي، فخرالدین محمد بن عمر (١٩٨١م)، *التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)*، بيروت: دار المكتبة العلمية.
- سامرائي، فاضل صالح، (١٤٢٨ق). *معاني النحو*، بيروت: مؤسسة التاريخ العربي.
- السكاكي، أبو يعقوب بن أبي بكر، (١٩٣٧م)، *مفتاح العلوم*، مطبعة مصطفى البابي الحلبي بمصر.
- سيبويه، أبي بشر عمرو بن عثمان بن قنبر، (١٩٨٨م)، *الكتاب*، تحقيق وشرح: عبدالسلام محمد هارون، ط ٣، القاهرة: مكتبة الخانجي

الطبري، أبوجعفر محمد بن جرير، (٢٠٠٠م)، جامع البيان عن تاويل القرآن، تحقيق: محمود شاکر الحرساني، بيروت: دار إحياء التراث العربي.

طريحي، فخرالدین بن محمد، (١٣٦٢ش)، مجمع البحرين، تحقيق: احمد الحسني، طهران: مكتبة المرتضوية.

العكبري، أبوبقاء عبدالله بن الحسين بن عبدالله، (١٩٩٨م)، التبيين في إعراب القرآن، الرياض: بيت الأفكار الدولية.

النحاس، أبوجعفر أحمد بن محمد بن إسماعيل، (١٩٨٨م)، إعراب القرآن، تحقيق: زهير غازي زاهد، بيروت: عالم الكتب، مكتبة النهضة العربية.

Reference

- The Holy Quran
Al-Akbari, Abu Al-Baq'a Abdullah Ibn Al-Hussein Ibn Abdullah; (1998), **Al-Tabayan fi Arab Al-Qur'an**, Saudi Arabia: Riyadh: Beit al-Afkar al-Dawliyyah.
Al-Astarabadi, Razi al-Din; (No Date), **Sharh al-Razi Ali al-Kafiyah**, edited by: Youssef Hassan Omar, Tehran: Al-Sadegh Foundation.
Al-Khatib, Mohammad Abdul Fattah; (2006), **Grammatical thought controls**, presented by: Abdel-Rahji, Cairo: Dar Al-Baseer.
Al-Nahas, Abu Ja'far; (1988), **The Arabs of the Qur'an**, edited by: Zuhair Ghazi Zahid, Beirut: alamalkotob, Al-Nahda Al-Arabiya School.
Al-Razi, Fakhruddin Mohammad; (1981), **al-Tafsir al-Kabir (Mafatih al-Ghayb)**, Lebanon, Beirut: Dar Maktaba Al-elmia.
Al-Sakaki, Abu Yaqub Ibn Abi Bakr; (1937), **Miftah al- Ulum**, Egypt: Al-Babi Al-Halabi Press.
Al-Tabari, Abu Jaafar Muhammad Ibn Jarir; (2000), **Jama' Al-Biya'an An Taweel Ai Al-Qur'an**, edited by: Mahmoud Shaker Haristani, Beirut: Revival of Arabic Heritage.
Hassan, Abbas; (2018), **Al-Nahu al-Wafi**, Egypt: Dar al-Maaref.
Ibn al-Sarraj, Abu Bakr; (1973), **Al-Asul fi al-Nawha**, edited by: Abdul Hossein al-TaTli, 7.Ibn Hesham, Jamaluddin Yusuf; (No Date), **Moghani al-Aarib**, edited by: Mohammad Baghdad.
Ibn Manzoor, Muhammad Ibn Makram; (١٤١٤), **lisan alarab**. Beirut: Dar Sader.
Muhyiddin Abdulhamid, Cairo.
Samerai, Fazel Saleh; (1428), **meanings of Grammar**, Beirut: Al-Tarikh Al-Arabi Foundation.
Sibawayh, Abi Beshr; (1988), **al-Ketab**, second edition, investigation and explanation: Abdul Salam Muhammad Harun, Cairo: Maktaba Al-Khanji publisher.
Tareehi, Fakhraddin Ibn Muhammad; (1362), Majma-ul-Bahrain, edited by: Ahmad Al-Husseini, Tehran: Al-Mortazavi School.

شرح وتحليل القاعدة النحوية للقطع و الوصل في الكتاب لسيبويه وتفسير مفاتيح الغيب لـ فخرالدين الرازي

نوع المقالة: أصيلة

زهرا احمدلو^١، ابوالفضل رضايي^{٢*}، محمد ابراهيم خليفه شوشتری^٣

١. طالبة الدكتوراة في قسم اللغة العربية و آدابها، كلية الأدب و العلوم الإنسانية بجامعة الشهيد بهشتي، طهران، ايران.

٢. استاذ مشارك في قسم اللغة العربية و آدابها، كلية الأدب و العلوم الإنسانية بجامعة الشهيد بهشتي، طهران، ايران.

٣. استاذ في قسم اللغة العربية و آدابها، كلية الأدب و العلوم الإنسانية بجامعة الشهيد بهشتي، طهران، ايران.

الملخص

موضوع القطع والوصل النحوي يتعلق بمشاركة أو عدم مشاركة التابع من المتبوع من ناحية الأعراب وقد تناول سيبويه بهذه المباحث في كتابه، استشهداً بأدلة القرآنية وقد تم إجراء هذا البحث بهدف مدى تأثير "فخر الدين الرازي" من تحليلات هذا العالم النحوي العظيم فيما يتعلق بهذا الموضوع. يتناول هذا البحث، أولاً، عبر المنهج الوصفي التحليلي، الآراء النحوية لـ "سيبويه" بناءً على الأدلة القرآنية. ثم، بطريقة مقارنة، يشير إلى تأثير تحليله على التعليقات النحوية لـ "فخر الرازي". ومن نتائج هذا البحث أن "الرازي" كان مستوحياً من الآراء النحوية لـ "سيبويه" في معظم الحالات بشكل غير مباشر ودون الاستشهاد به. وفي بعض دراساته، لم يقبل وجهة نظر سيبويه ولديه تحليل مخالف لتحليل سيبويه. يُظهر البحث في تحليلات سيبويه، أن السياق أو العلاقات النصية لها تأثير على تحليله. أيضاً، قد أثرت معتقدات الرازي اللاهوتية على بعض آرائه النحوية.

الكلمات الرئيسية: سيبويه، فخرالدين الرازي، تفسير مفاتيح الغيب، الأدلة القرآنية، القطع و الوصل.